



ژوئیه ۱۹۶۹ - نشر آگاسی و مطالعات فرهنگی

رتال جون مع ایلینسون سانی

انقلاب کینزی

ترجمه: بایزید مردوخی

بعضی از معاصران و متقدمان کینز اصطلاح «انقلاب کینزی» (۱) را نمی‌پسندند. آنها می‌گویند چیز خیلی تازه‌ای در «نظریه عمومی» (۲) وجود نداشت (**). البته همه چیز، حتی «نظریه عمومی» را، می‌توان در آثار مارشال پیدا کرد.

اما از کتاب سفید مشهور سال ۱۹۶۹ (۳)، که نمونه نظریه کلاسیک جدید به صورت عملی است، ما به عقاید شاگردان مارشال که وارد وزارت دارایی شده بودند، پی می‌بریم. در انتخابات عمومی همان سال، لوید جرج (***) در مبارزه

انتخاباتی خود وعده می‌داد که با اجرای يك برنامه خدمات عمومی، میزان بیکاری را که مدت‌ها بود از ده درصد تجاوز می‌کرد (و بعداً تا بیست درصد هم رسید) ریشه‌کن می‌کند. از وزارت دارایی (به طرز بسیار نادرستی از لحاظ قانون

اساسی) درخواست شد که نشان دهد چرا این امر غیرممکن است. استدلال آنها بسیار ساده و به این نحو بود که موجودی کل پس‌انداز مقداری است ثابت و هرگاه قسمت بیشتری از آن صرف سرمایه‌گذاری داخلی شود، اعطای وام‌های خارجی

و در نتیجه مازاد صادرات به همان نسبت کاهش می‌یابد و فایده‌ای برای کل اقتصاد کشور در بر نخواهد داشت. (۴)

امروزه این استدلال فقط خنده‌آور به نظر می‌رسد. اکنون لازم نیست که داستان مشهور پیروزی صعب‌الحصول نظریه تقاضای موثر تکرار شود. ما بیشتر می‌خواهیم ارتباط این رشته جدید را با موضوع‌های مورد بحث خود بدانیم.

اولاً کینز مقداری از واقع‌بینی کلاسیکها را دوباره به میان آورد. او نظام سرمایه‌داری را به صورت یک نظام، یک سامان فعال و زنده، یک مرحله در توسعه تاریخی می‌دید. گاهی این نظام او را انباشته از خشم و نومیدی می‌کرد ولی روی هم رفته آنرا می‌پسندید یا به‌رحال حس کرد که می‌ارزد که اصلاح بشود و آن را طوری به‌کار بیندازد که به‌نجوی قابل تحمل کار کند. اما دفاع او از سرمایه‌داری مانند دفاع آدام اسمیت مبتنی بر مصاحبت اندیشی بود:

من به سهم خود، فکر می‌کنم که اگر سرمایه‌داری به نحوی خردمندانه اداره شود، احتسالا می‌توان آنرا برای حصول هدفهای اقتصادی از هر نظام موجود دیگری کارا تر ساخت. اما این نظام از لحاظ داخلی از جنبه‌های متعدد فوق‌العاده قابل ایراد است. مشکل ما بی‌ریزی سازمانی اجتماعی است که تا حد امکان کارآبادی بدون اینکه به‌صورت ما از یک طرفه رضایت بخش زندگی لطمه بزند. (۵)

ناتیا، کینز آن مشکل اخلاقی را که نظریه «آزادی فعالیت‌های اقتصادی» منسوخ کرده بود مجدداً بهمین آورد. درست است که در کمبریج هرگز به ما نیاموخته بودند که علم اقتصاد باید «آزاد از ارزش‌گذاری» باشد یا اینکه امر تحقیقی (۷) و امر دستوری (۸) را می‌توان به روشنی از یکدیگر جدا کرد. ما می‌دانستیم که تحقیق برای ثمربخشی و روشنگری بود. اما دارویی مسکن «آزادی فعالیت‌های اقتصادی» حتی در کمبریج هم عمیقاً کارگر افتاده بود. مسلماً مارشال اخلاقی اندیش (۹) بزرگی بود، اما همیشه این اخلاق به نحوی

از آب درمی‌آمد که هر چه هست، «تقریباً» بهترین است. پیگو استدلال خود را درباره «اقتصاد رفاه» به صورت استثنائاتی بر این قاعده که «آزادی فعالیت‌های اقتصادی» حداکثر ارضاء را تأمین می‌کند، مطرح کرد، او قاعده را مورد پرسش قرار نداد. اینجا و آنجا تطبیق‌های مجددی لازم بود تا توزیع منابع بین مصارف به کارآترین صورت، ممکن شود. نابرابری توزیع محصول تردیدها را برانگیخت، اما این تردیدها به‌آسانی به‌خیالات غیرعملی منجر شد. حتی کینز، همانطور که هم‌اکنون مشاهده کردیم، با وجود اینکه انگیزه سودجویی را چندان نمی‌پسندید، فکر می‌کرد (در دهه ۱۹۲۰) که این انگیزه در میان سایر انگیزه‌های «موجود» مکانیسم بهتری را برای به‌کار انداختن نظام اقتصادی فراهم می‌نماید. با این قید که این انگیزه لزوماً نمی‌تواند موجب بهترین نوع ممکن بهره‌برداری از منابع نظام اقتصادی گردد.

در دهه ۱۹۳۰ از پیش‌بزرگی از منابع اقتصادی امر بهره‌برداری نمی‌شد، کینز علت آن را یک نقص عمیق جایگزین در مکانیسم تخصیص داد و بهمین جهت استثنای را بر این قاعده راحت که عمل هر فرد برای بهبود وضع خود به‌رفاه عمومی می‌انجامد، وارد کرد. استثنای چنان مهم که سازش میان سودجویی خصوصی و غیر خصوصی برای عموم‌نرا کاملاً گسیخت.

همه ساخت استخوانه توجیهی ما به‌دالطبیعی سود در هم پاشیده شد و قلم کینز نشان داد که سرمایه به علت «کمپایی» موجب بازده است. نه به علت اینکه «مولد» است (۱۰). از این بدتر، این مفهوم که پس‌انداز یک‌عالت‌بیکاری است قیسه به ریشه توجیه نابرابری درآمد به‌عنوان منبع تراکم سرمایه زد.

چیزی که قبول «نظریه عمومی» را اینهمه مشکل ساخت محتوای فکری آن نبود که بسا آرامش به سهولت می‌توان بر آن احاطه پیدا کرد، بلکه التزامات تکان دهنده آن بود. بدتر از این امر که مفاسد خصوصی تبدیل به منافع عمومی می‌شوند، این طور به‌نظر می‌رسید که در آئین جدید

این قضیه بر آشوبنده‌تر وجود داشت که فضیلت‌های خصوصی (پس‌انداز و اداره دقیق امور) مفاسد عمومی هستند.

اکنون می‌توانیم به وضوح بینیم هنگامی که به هر حال اشتغال کامل ابقاء خواهد شد، از نقطه نظر عمومی، مسلماً پس‌انداز مطلوب‌تر از مصرف می‌باشد. فقط در صورتی پس‌انداز بد است که در سرمایه‌گذاری به‌کار نیفتد. اما در آن هنگام به‌نظر می‌رسد کینز طرفدار یک «نظام بی‌پند و پاره» است که قابل اعتراض و ایراد بودن آن حتی بیشتر از نظام ماندنی‌ویل برای آدام اسمیت بود و، البته، کینز هم مثل ماندنی‌ویل عجاغری ترسناک بود. او ترجیح داد قرض‌های تند و تیز خود را با عینج لایب‌ترین و شکنین دهنده‌ای نباشد. هر چه این قرض‌ها بی‌متر باشد، مفیدتر خواهد بود.

«نظریه عمومی» یا غیر ممکن ساختن اعتقاد به سازش خود بخودی منافع معارض در یک مجموعه هماهنگ، مشکل انتخاب و داوری را بهمین آورد که کلاسیک‌های جدید موفق شده بودند، آن را بر موانع، آن ایستادگی که باید به‌دنبال‌بازرها پایان می‌داد درهم شکست. به‌کار دیگر علم اقتصاد اقتصاد سیاسی شد.

ثالثاً کینز، «زمان» را دوباره وارد نظریه اقتصادی کرد. او به‌نظر او «اختلاف» در ارزش‌نسیان طولانی که «تعادل» و «تغییر» بینی کاملی» او را به آن محکوم کرد. می‌تواند بیدار کرد و به او اجازه داد که در جهان به این‌سو و آن‌سو برود.

این رهایی سبب شد علم اقتصاد گام بلندی به پیش بردارد، گامی از الهیات به جانب علم، اکنون دیگر لازم نیست فرضیه‌ها به صورتی پرداخته‌شوند که پیشاپیش بدانیم رد خواهند شد. فرضیه‌های مربوط به‌جهانی که افراد بشر عملاً در آن زندگی می‌کنند، در جهانی که افراد بشر نمی‌توانند آینده را بدانند یا گذشته را بی‌اثر سازند، دست کم از لحاظ اصولی امکان‌این را دارند که به‌صورتی قابل‌آزمایش طرح و ارائه شوند.

کینز در مورد اقتصاد

سنجی (۱۱) بسیار بدبین بود (به‌مییچوجه مسلم نیست کارهایی که طی بیست سال گذشته انجام شد تردیدهای او را برطرف کرده باشند)، ولی هم‌اوبوده‌کار آمارهای جدید را میسر ساخت. در کتاب «هزینه جنگ را چگونه بپردازیم» (۱۲) او نخستین جدول‌های دابل **double entry** درآمد ملی به شیوه‌ای جدید را به‌کار برد، که به برکت تنظیم آروین روثبارت (۱۳) فراهم شده بود، و این روش زیر نفوذ کینز رسماً پذیرفته شده و اکنون در دنیا عمومیت پیدا کرده است.

واژه کردن زمان در نظریه اقتصادی، موجب رابطه و تماس آن با تاریخ شد. کینز شخصاً وسواس و نقت یک دانشمند را نداشت. او از هر مثالی برای روشن ساختن یک بر نهاده (۱۴) استفاده می‌کرد و اگر مثالی منظورش را بر نمی‌آورد همواره می‌نواست‌مثال دیگری بیابد. کینز اظهار نظرهای غریبی می‌کرد، مثلاً می‌گفت نبوغ شکسیر فقط در یک دوره تورمی می‌توانست بارور گردد (۱۵) یا اینکه تمدن را فقط در جاهایی می‌توان یافت که زلزله در آنجا رخ نداده و هر چند گاه یکبار به‌یک دوره بازسازی ناگهانی منجر شده است. (۱۶) این استدلال‌های سبکرانه صرفاً پیرایه‌های سطحی برای اشاره به متناقض بودن تجربه و تحلیل‌ها بود. (کینز قصد داشت که در سن هفتاد سالگی تاریخ اقتصاد را به‌صورتی جدی مورد بررسی قرار دهد و معلوم نیست که چگونه می‌خواست است این کار را انجام دهد) هر چند خود کینز مورخ نبود. اما «نظریه عمومی» میدان وسیعی را برای بررسی تحلیلی تاریخ اقتصادی گشوده است. پیش از این تقریباً هیچ‌گونه پیوستگی میان تاریخ و نظریه وجود نداشت مگر در مورد تغییر قیمت‌ها بر اساس موجودی طلا که اکنون از اعتبار افتاده است.

در تاریخ، به‌ما آموختند که سرچشمه اصلی توسعه، اختراعات فنی بوده است. در نظریه، بیشتر مسایل مطروحه بر اساس یک «حالت معین» و مفروض معلومات» بود. اختراعات مثله نشوار خاصی بود، حتی وقتی که مسئله مزبور حل

می‌شد، استدلالی از طریق مقایسه دو وضع صورت می‌گرفت که با داشتن دو حالت مختلف معلومات، هر یک قبلا در وضع تعادل بودند. (شومیتز که نظریات مارکس را پس از جرح و تعدیل وارد آئین دانشگاهی کرد، اساس نظام خود را بر پایه اختراعات قرار داد، اما بازم دور از مرکز اقتصاد رسمی بود، تنها بعد از آنکه کینز مرزها را درهم شکسته بود، او توانست جایی نرآن بیابد.) در تاریخ، به ما نبراره رشد و انحطاط نظامهای اقتصادی آموختند، در نظریه، یک مجموعه اصول به ما آموختند که هم بر زندگی جزیره رابینسن کروزوئه حاکم بود، و هم بر زندگی در میان دهقانان افسانه‌ای که پارچه را با شراب مبادله می‌کردند، و هم سازی و جاری در مرکز مالی شهر لندن (۱۷) یا در شیکاگو.

در تاریخ، ملتها با خصومت‌های جغرافیایی و ستمهای اجتماعی، اشکال و اندازه‌های مختلف دارند، در نظریه فقط A و B وجود داشت که هر یک برخوردار از عواملی بودند که از هر لحاظ، بجز مقادیر مربوطه آنها یکسان بودند، و تجارت با کالاهایی یکسان صورت می‌گرفت. در تاریخ، هر رویدادی نتایج خود را دارد و این سؤال که «اگر آن واقعه روی ننداده بود چه رخ می‌داد» تنها یک بحث نظری واهی است، در نظریه یک وضع تعادلی وجود دارد که نظام به آن می‌رسد، اینکه شروع حرکت نظام از کجاست اهمیتی ندارد.

«نظریه عمومی» این سد غیرطبیعی را درهم شکست و بار دیگر به تاریخ و نظریه وحدت بخشید. اما برای نظریه پردازان نزول به قلمرو زمان آسان نبوده است. هنوز بعد از بیست سال، شاهزاده از خواب بیدار شده گیج و منگ است.

خود کینز هم چندان قرص و محکم برجای نایستاد. اشاره او درباره ضرب افزایش دایمی (۱۸) بسیار مشکوک است. (۱۹) وهسته مرکزی تجزیه و تحلیلی که مباحثه درخشان او برگرد آن می‌چرخد، مبتنی بر مقایسه وضعهای تعادل ایستا در کوتاه مدت است، که هر یک از ضرب سرمایه‌گذاری معین و دایمی

برخوردارند، هر چند که در تجزیه و تحلیل او هدف این است که اثر تمییری را که در ضرب سرمایه‌گذاری در یک لحظه زمانی صورت می‌گیرد دنبال کند.

کینز فقط به مسایل خیلی کوتاه مدت علاقه داشت (غالباً می‌گفت: «بلندمدت موضوعی است درخور دانشجویان دوره لیسانس») و بنابراین به نظر او تمایز بین مقایسه ساخت وضعهای مختلف تعادل و دنبال کردن نتایج تغییر شایدچندان مهم نبود، هر چند در این مورد بین او و سردنیس رابرتسون (۲۰) مشاجرات فوق العاده زیادی در گرفت (۲۱). اما وقتی که مسایل بلندمدت پیش می‌آید تمایز و تشخیص اجتناب‌ناپذیر است، و کسانی که یاد گرفته‌اند در آبهای آرام تعادل شناور شوند، الزامات تجزیه و تحلیل تاریخی را بسیار ناراحت‌کننده می‌یابند.

ما از تعادل ایستا حداقل در رابطه با تراکم سرمایه‌گرختاریم و آموختیم که میل به پس‌انداز را از انگیزه سرمایه‌گذاری و هم چنین این دو را از قیمت عرضه سرمایه (۲۲) تمیز دهیم. هنوز هم در سایر رشته‌های علم اقتصاد جایگزین کردن تعادل دایم با توسعه تاریخی مستلزم یک فیزیک طولانی است. کینز شخصا علاقه‌ای به نظریه

قیمتهای نسبی نداشت. چنانچه شو (۲۳) می‌گفت که «میتاود (کینز) هیچگاه نیست، حقیقتاً لازم برای فهم نظریه ارزش را در این راه صرف نکرد. کینز در مورد این‌گونه مسایل به این قانع بود که آن را به اقتصاد رسمی واگذار کند. او مقدار زیادی از بار و بینه مارشالی را با خود حمل کرد و هرگز آن را کاملاً نگشود تا آنچه را که نمی‌توانست مورد استفاده قرار دهد، دور بریزد. انقلاب کینز تازه حالا راه خود را در این زمینه به‌کندی می‌گشاید.

۳

پیشرفت تا اندازه‌ای به سبب تنبلی فکری، کند است. آئینها، در رشته‌ای که رویه پذیرفته‌شده‌ای

برای رفع اشتباهات وجود ندارند، عمری طولانی دارند. اسفند آنچه را که آموخته است تعلیم می‌دهد و شاگردانش، با احترام و حرمت شایسته‌ای که برای استادان قایلند، در مقابل انتقادکنندگان از استاد مقاومت می‌کنند فقط به این دلیل که شاگرد او بوده‌اند.

مثال کاملاً مستندی در مورد پیگو و مارشال داریم. انتقاد پیگو از «نظریه عمومی» (۲۴) دارای لحنی تند و افراطی بود و همان‌طور که خود او بعداً پذیرفت، از لحاظ منطقی هم نادرست بود. علت این انتقاد شدید این بود که پیگو عموماً از نحوه حمله کینز به مارشال ناراحت و خشمگین شده بود.

اگر کینز می‌خواست، برای او آسان بود که نسبت به مارشال «بزرگواری» کند به همان نحو که مارشال نسبت به ریکاردو بود، یعنی عقاید خود را به او نسبت دهد. پیام نظریات مارشال حتی پیش از اتهامات نظریات ریکاردو برای تفسیرهای گوناگون مناسب بود. اما کینز (برخلاف مدینه‌مزاین آدم اسمیت) کاملاً آزاد از کلیه تعویض بود زیرا اعتماد بنفس او نیازی به تقویت خارجی نداشت. او از مسیر خود منحرف شد تا آن تفسیری را از مارشال برگزید که بیشتر از همه با نظریات خود او مغایر باشد تا آن را درهم بکوبد، مسخره بکند و بر بقیایای نظریه او بکشد. فقط به این علت که کینز فکر می‌کرد این موضوع دارای اهمیت عظیمی است.

اهمیت اساسی واقعی و فوری - که مردم بدانند که او حرف تازه‌ای می‌زند. اگر او مودب و ملایم می‌بود، اگر او حزم ادیبانه و خودداری دانشگاهی مناسب رایه‌کار برده بود، کتابش نادیده گرفته می‌شد و میلیونها خانواده‌ای که در بیکاری می‌پوسیدند باز هم از آسایش دورتر می‌شدند. او می‌خواست کتابش در سنگدانهای صاحب نظران اقتصاد رسمی فرورود و بماند، به نحوی که آنان مجبور شوند یا آن را استفراغ کنند و یا چنانکه باید آن را نشخوار کنند.

پیگو کتاب را استفراغ کرد و من مطمئنم که نه به علت اظهارات رنجاننده‌ای که در آن نسبت به خود او شده است، بلکه به علت اینکه

به وفاداریش نسبت به مارشال اهانت شده بود.

هنگامی که سیزده سال بعد اتفاقاً پیگو کتاب را به دست گرفت، و آن را به آرامی خواند، از اینکه خود را با بیشتر مطالب آن موافق می‌دید و از اینکه انتقادش درباره کینز ظالمانه بوده است، متحیر شد. او باز نسته شده بود و کینز هم مرده بود، اما درخواست کرد که به منظور جبران انتقاد غیر-منصفانه خود نسبت به کینز، اجازه دو سخنرانی بسرای دانشجویان دوره لیسانس به‌وی داده شود (*). برای جوانانی که تصور می‌کنند «نظریه عمومی» در نظرشان یکی دیگر از آن آثار کلاسیک بود که امیدوارند معلم مهمتی ندهد که نخوانده‌اند، عمل پیگو بیشتر گیج‌کننده بود؛ برای آنان که جنگهای کهنه را دیده بودند، کار پیگو هیجان‌انگیز و شریف بود.

این واقعه اکنون نمونه‌ای به دست ما می‌دهد به‌طور استثنایی دقیق از اینکه چگونه احساس شخصی می‌تواند موجب دفاع از عقاید کهنه در مقابل نو بشود.

البته، یک عامل فکری محض هم در این مورد وجود دارد. عقاید تازه دشوارند فقط به این علت که تازه‌اند. تکرار به نحوی شکافها و گسختگیهای عقاید کهنه را اندود کرده است، و عقیده تازه نمی‌تواند در آن رسوخ کند. عقیده تازه به «بولدوزوری» به‌نیر و پندگی کینز احتیاج دارد تا راهی به آن یگشاید.

یک عامل روانی هم در بقاء نظریه تعادل وجود دارد. جاذبه مقاومت ناپذیری در اطراف مفهوم تعادل وجود دارد: صدای تقریباً خاموش ماشینی که تمام و کمال کار می‌کند؛ سکون ظاهری موازنه کامل فشارهای متقابل که یکدیگر را خنثی می‌کنند؛ بهبود ملایم خود بخود از یک آشوب تصادفی. شاید چیزی فرویدی در اینجا هست؟ آیا این امر با میل بازگشت به رحم مربوط است؟ باید برای بیان علت نفوذ نیرومند عقیده‌ای که از لحاظ فکری قانع‌کننده نیست، در جستجوی یک تبیین روان شناختی باشیم.

ضروری تجزیه و تحلیل است. حتی مارکس هم « تولید مجدد ساده (۲۵) » را به کار می برد تا زمینه را برای تجزیه و تحلیل خود از تراکم بر حسب پس انداز و سرمایه گذاری آماده کند؛ تولید مجدد ساده وقتی که موجودی کل کالاهای سرمایه ای دست نخورده باقی بماند یا « حالت سکون مطلق » پیگو وجوه مشابهت فراوان دارد. اما به منظور استعمال مفهوم تعادل، شخص باید آن را درجی خود به کار ببرد و جای آن دقیقاً در مراحل مقدماتی یک استدلال تحلیلی است، نه در چهارچوب فرضیه هایی که باید در برخورد با واقعیات آزموده شود، زیرا به خوبی می دانیم که واقعیات را در یک حالت تعادلی نخواهیم یافت. با این حال به نظر می رسد که بسیاری نویسندگان بلند مدت را تاریخی در آینده تصور می کنند که روزی به آن خواهیم رسید. یا حتی عقیده دارند که اگر بتوان نشان داد که در تعادل چیزی حقیقت دارد - مثلاً واردات بسا صادرات برابر است، یا نرخ سودها نرخ عادی است - پس به هر ترتیب چندان مهم نیست که این امر در هر روز، در حال و آینده، حقیقت نداشته باشد. برای آنکه نمونه معاصر از این نحوه استدلال بدست دهیم، گفته می شود که هر انحصاری در بلند مدت درهم شکسته می شود (۲۶) این یک تعمیم نسنجیده به نظر می رسد، ولی نکته در اینجا نیست. نکته این است که از این استدلال برای بیان این عقیده استفاده می شود که پدیده سود انحصار مهم نیست، علیرغم این واقعیت که در هر روز، تعدادی از انحصاراتی که هنوز در هم شکسته نشده اند شانمانه هم راغبیت می شمارند. « در بلند مدت همه ما مرده ایم »، اما نه یکباره و یکجا.

تعادل بلند مدت مانند یک غارهای لغزان است. مارشال آشکارا از بلند مدت منظور افقی بود که همیشه در فاصله معینی در آینده قرار دارد، و این استعاره مفیدی است؛ اما او بجز بحث کردن درباره یک وضع تعادلی می افزود که در اثر خود فرایند نیل بدان تغییر مکان می دهد و بدین ترتیب است که با ترسیم وضعیتهای سه بعدی بر روی یک نمودار مسطح،

خود را گرفتار موقعیت واقعا پیچیده ای کرد (۲۷). هیچ کس منکر نمی شود که سخن گفتن از گرایش به سوی تعادلی که خودش وضعی که بسوی آن در حال گرایش است را تغییر می دهد، تناقض در گفتار است. و با این حال هنوز هم این امر ادامه دارد. به همین دلیل است که ما باید بقای آن را به نوعی جاذبه روان شناختی نسبت بدهیم که از عقل فراتر می رود.

مارشال کاملاً از دشواری ساختن تعمیماتی از مفاهیم بیزمان به منظور پیاده کردن آنها بر زندگی واقعی آگاه بود. قیمت عادی عبارت است از « ارزشی که نیروهای اقتصادی به بار می آورند هر گاه شرایط عمومی زندگی در دوره ای از زمان ساکن بمانند که آن اندازه طولانی هست که اجازه دهد نیروهای مزبور همه اثر خود را بپخشند (۲۸).

سردیس را بر تنی که فکر می کند اگر منتقدی باین بیان واقع نشود صرف بافتاری او در خطای خود است، خشمگینانه آن را تکرار می کند (۲۹). اما آیا چگونه ممکن است که نیروهای اقتصادی حاضر در یک موقعیت خاص متفاضل باشند؟ مثلاً آیا می توان گفت که قسمی از سرمایه گذارهایی که صورت می گیرد نتیجه پیش بینی منافعی است که توسط دیگران از سرمایه گذارها غیر قابل حصول می گردد؟ آن تعادلی که کارکرد این نیروها در صورت وجود کافی بدان منتهی می شود چگونه است؟ و آیا « شرایط ساکن » در هر حال در مورد جمعیت و موجودی سرمایه مفروض و معین، یا یک نرخ معین رشد یا شتاب معینی از رشد به کار می رود؟

حتی اگر بتوان بدین معناها پاسخ داد، و بتوان معنای دقیقی داد و به عبور در زمان یک نقطه عادی که وضع واقعی به جانب آن حرکت می کند، بازم باید تحقیق کنیم که فاصله وضع واقعی تا تعادل بد چه مقدار خواهد بود. در مقایسه با سرعت حرکت وضع عادی، و آنگاه بسوی وضع عادی به چه سرعتی است؟ درجه مواردی شکاف عمیقتر و درجه مواردی کمتر

می شود؟ اینها مسایلی جالب توجه و مهم می باشند، اما بجز در رشته خاصی - نظریه دور تجارثی - که انقلاب کینزی بر آن حکم فرمات، به قدرت مطرح و به آنها پاسخ داده می شود. هنگامی که وضع عادی شرح داده شد استدلال متوقف می گردد و لایائی تعادل تحقیق بیشتر را خاموش می کند.

اینها عمل فرعی بقاء و تجدید حیات عقاید پیش از دوره کینز می باشد. مثل همیشه باید علت اصلی را در قلمرو ایدئولوژیک جستجو کرد. کینز با ویران کردن آن آشتی که کلاسیکهای جدید میان خود پرستی خصوصی و خدمت عمومی به وجود آورده بودند، مشکل اخلاقی را به علم اقتصاد باز آورد. او همچنین نقطه ضعف دیگری را برملا ساخت. در زندگی بشر کشمکش دیگری وجود دارد شبیه به برخورد میان منافع من و دیگران - یعنی برخورد میان شخص من در حال حاضر و شخص من در آینده. ایدئولوژی کلاسیک جدید این کشمکش را واقعا حل نکرد؛ بلکه کلاسیکهای جدید بیشتر از آن طرف رفتند. دوراندیشی چیزی همانند قیمت است و مستلزم اعمال تسلط بر نفس می باشد. مفهوم « انتظار » به صورت یک فداکاری با این نظر پیوسته است که هر دارنده نروزی در معرض وسوسه غریبی است که سرمایه اش را بفروشد و « ضمانت » خود را فسخ کند و بپوشد « پاداشی » است که او را به خودداری از سرمایه گذاری در آینده می دهد.

بسیار است که نظام کلاسیک جدید هیچگاه شناخت دقیقی از اقتصاد به صورت کل نداشت و بر قیمت های نسبی تاکید می کرد، توانست مسئله مهم نرخ درست پس انداز را در این وضع بد باقی بگذارد. اگر من آینده را بحساب نیآورم، در این صورت، هنگامی که آینده تبدیل به حال می گردد، از خویش نترسانم خواهی بود. آیا هم باید بر عهده چنین انواع احمقانه ای گذاشته شود؟ و در مورد نسل آینده چه؟ عاطفه خانواده دوستی تکیه گاه ضعیفی است، زیرا دقیقاً این افراد مجرد هستند که دارای بیشترین اضافه درآمد برای

پس انداز کردن می باشند. تا حدودی برای گریز از این مسائل دشوار بود که حالت تعادلی که در آن تراکم به پایان رسیده است برای اخلاف مارشال اینهمه ارزشمند بود. کینز دسال پیش از « نظریه عمومی » فاتحه « آزادی فعالیت های اقتصادی » را خوانده بود:

بباید زمینه را از اصول مابعد الطبیعی یا کلی که بر آنها، گاه و بیگاه، « آزادی فعالیت های اقتصادی » بنیاد شده است، پاک کنیم. اینکه افراد در فعالیت های اقتصادی خود دارای « آزادی طبیعی » تاریخی هستند صحت ندارد. « هیچگونه « قراردادی » وجود ندارد که به آنها بگوید که « دارند » یا به کسانی که « به دست می آورند » حقوق دائمی اعطا کرده باشد. جهان از بالا به گونه ای اداره نمی شود که منافع شخصی و اجتماعی همیشه با یکدیگر منطبق شوند. اداره امور در پائین نیز به ترتیبی « نیست » که منافع شخصی و اجتماعی در عمل با یکدیگر انطباق یابند. این استنتاج درستی از « اصول علم اقتصاد » نیست که [بگویم] نفع شخصی روشن بینانه همواره به نفع عمومی می انجامد. همچنین این صحت ندارد که نفع شخصی عموماً روشن بینانه « است »؛ اغلب اوقات افرادی که به صورت افرادی برای پیش بردن اغراض شخصی خود اقدام می کنند آنچنان گمراه یا آنقدر ضعیف هستند که حتی نمی توانند به هدفهای خودشان هم برسند. تجربه نشان « نمی دهد » که افراد، وقتی یک واحد اجتماعی را تشکیل می دهند دارای بصیرت کمتری هستند تا وقتی که جداگانه اقدام می کنند.

بنابراین، نمی توانیم بر زمینه های انتراعی تکیه کنیم، بلکه باید استعداد های بقیه در صفحه ۵۶

« بورژوازی جهان اخلاقی است. شد در قلب و

انقلاب کینزی (بقیه)

آن را جزء به جزء بررسی و مشاهده کنیم ، کاری که برک* با این عبارت بیان کرد . « یکی از ظریفترین مسایل قانونگذاری ، یعنی تعیین کردن آنچه دولت باید برعهده خود بگیرد تا با حکمت عمومی رعبری شود و تعیین کردن آنچه با کمترین مداخله ممکن ، به اقدام فرد واگذار شود. »

- ما بایستی میان آنچه بنام (***) در فهرست فراموش شده ولی مفید خود ، «شدنی» و «ناشدنی» نامید فرق بگذاریم و این کار را باید بدون پیش فرض بنام انجام داد که مداخله را « معمولاً غیر ضروری » و در عین حال « معمولاً زیان آور می دانست . ۳۲ .
- 1- The Keynesian Revolution
 - 2- General Theory
 - 3- Memorandum on Certain Proposals Relating to Unemployment, Cmd. 3881
 - 4- Memorandum on Certain Proposals Relating to Unemployment, p. 47
 - 5- Essay in Persuasion, p. 321
 - 6- Wertfrei
 - 7- Positive
 - 8- Normative
 - 9- Moralizer

* فصلی دیگر از کتاب منتشر نشدهی « فلسفه اقتصادی »
** وقتی این مطلب را بنویسند

24- *Economica*, May 1936

* نگاه کنید به :
Keynes's a General Theory, A Retrospective View"

25- Simple Reproduction

26- Peter Wiles, "Are Adjusted Roubles Rational?" *Soviet Studies*, Oct. 1955, p. 144.

27- Principle, Appendix H.

28- Principles, p. 347

29- Lectures on Economic Principles, Vol. I, p. 95

* ادوندرک (۱۷۹۷ -

Edmond Burke (۱۷۳۹

سیاستمدار و خطیب مشهور انگلیسی

* جرمی بنتام (۱۸۳۲ -

(۱۷۴۸

Jeremy Bentham

فیلسوف و دانشمند سیاسی انگلیسی

30- Agenda

31- Non-Agenda

32- Essays in Persuasion, p. 311-313.

10- General Theory, p. 213

11- Econometrics

12- Keynes, J.M. How to Pay for the War, Masmillan and Co., London, 1940.

13- Erwin Rothbarth

14- Thesis

15- Treatise on Money, Vol. II, p. 154

16- General Theory, p. 129

17- The iCty of London

18- Timeless Multiplier

18- Timeless Multiplier

19- General Theory, p. 122

20- Sir Dennis Robertson

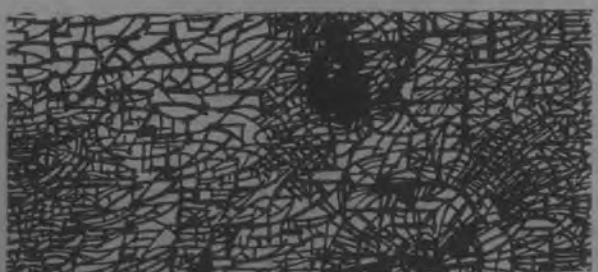
21- H.G. Johnson. Some Cambridge Controversies on Monetary Theory, Review of Economic Studies, 1951-2, XIX (2) 49.

22- Stock of Waiting

23- Gerald Shove

چشم اندازی از واقعه ۲۱ آذر

چشم انداز وقایع گذشته تاریخی غالباً برای نسل‌های بعد آموزنده و عبرت‌انگیز است و به همین جهت کتابهایی از این دست بخصوص آنها که حاوی خاطر انی از لحاظ احساس وندگی ونگارگری است همیشه با اقبال صاحب نظران و علاقمندان به تاریخ روبرو میشود . یکی از اینگونه آثار که اخیراً منتشر شده کتابی است بقلم سرتیپ احمدزنگنه درباره وقایع آذربایجان در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ، و برای کسانی که شاهد آن رویداد حساس و خطیر نوده‌اند حاوی نکات جالبی خاطر وخواندنی و پر جذبه‌ای است . کتاب با نقل شمای از حوادث مربوط به هجوم قوای بیگانه در سوم شهریور به آذربایجان شروع میشود و قسمتی از مشاهدات و فداکاریهای شخصی نویسنده و همقطاران وی را در آن ایام تلخ بازگو میکند و از مقاومت مردان میهن پرست در برابر مهاجمان خارجی شرحی تکان دهنده بدست میدهد و سپس به چگونگی واقعه ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ و درگیریهای سف‌بار و ناگوار آن زمان که سرانجام به پیروزی و طغیان و نجات آذربایجان از یوغ بیگانگان منجر میشود میپردازد . مطالعه این کتاب را به علاقمندان توصیه می‌کنیم .



سینمای برزیل (بقیه)

برای سینماگرانی که می‌خواهند از جامعه معاصر برزیل سخن بگویند و در ضمن پیوند خود را با تماشاگران حفظ کنند ، سینمای فق و فخور راه دیگری است که بتازگی کشف شده است . نتایج ، البته همواره نادر و شکنج نیست . چنانکه فیلم « برهنگی مجازات دارد » آرنا لودوژر نشان داد . اما با دیدن فیلمهایی که خنده‌های استهزاء آمیز تماشاگران را سبب میشود ، مانند فیلمهای هوگو کاروانا ، میتوان امیدوار بود که طنز (کاریوکاتی از Rio) میتواند نمایشهای خنده‌دار عامیانه را به شدامانی آزادبخشی تبدیل کند .

آزمایشهای دشواری که تازه کاران سینما باید از سر بگذرانند و نارساییهایی که سینمای امروز برزیل دارد ، مبین اوضاع واقعی کشوری است که در آن محدودیت‌های خاص وجود دارد ، جائیکه عده معینی به گونه‌ای منظم ویی‌گیر از آگاهی یافتن مردم جلوگیری میکنند و همه چیز فدای آئین سوداگری کالا شده است . با اینهمه ، سینمای برزیل ، گوئی با کمک معجزه ، هنوز زنده است .

برای اینکه بدانیم در زیر قشر یخ خودکامگی جوش و خروش ادامه دارد ، که برزیل ، چیزی از شور شگرف زیستن خود را از دست نداده است ، که این کشور همیشه باشکفت‌ترین ، و نامفهوم‌ترین صداها ، خود را نمایانده است ، تنها چند اثر هنری ، چند انسان بسنده است .

۱ - Calçonières ظاهر آن منظور آن فیلمهای وسترنی است که حضرت آرتیست با تفنگ وارد کافه یا طاق تمویض لباس رقاصخانه میشود و زنها که تنگه وزیر پوشهای کوتاه به تن دارند ، هراسان می‌شوند و سعی میکنند خود را در گوشه‌ای پنهان کنند ، یا بدن لیمه برهنه خود را با چیزی بپوشانند .